

فارسنامه

تألیف

ابن بلخی

تصحیح و تفسیر

گامی لیستراج

ریپولد آلن نیگیون



آمنارستانامیر

فارسنامه

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

ابن بلخی، قرن ۶ ق.
... فارس نامه / تالیف ابن بلخی؛ بسعی و اهتمام و تصحیح گای لیسترانج و رینولد الن
نیکلسون. -- تهران: اساطیر، ۱۳۸۴.
۲۴۸، XXXii ص. (انتشارات اساطیر، ۴۵۱).
ISBN 964-331-333-6
IBNU,L-Balkhi The farsnama.
ص.ع. لاتینی شده:
فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
۱. فارس -- تاریخ. ۲. فارس -- جغرافیا. ۳. فارس -- اوضاع اجتماعی. ۴. فارس --
شاهان و فرمانروایان. الف. لسترینج، گای، ۱۸۵۴ - ۱۹۳۳ م. Le Strange, Guy. ب.
نیکلسون، رنلدالین، ۱۸۶۸ - ۱۹۶۵ م. Nicholson, reynold. ج. عنوان.
۲ الف ۴۵ الف / ۲۰۴۳ DSR ۹۵۵/۶۳
کتابخانه ملی ایران ۱۳۸۵
۸۴-۱۵۹۹۲



آرشیو اساطیر

فارس نامه

تألیف: ابن بلخی

تصحیح و تحشیه: گای لیسترانج، رینولد الن نیکلسون

چاپ اول: ۱۳۸۵

لیتوگرافی: طیف نگار

چاپ: دیبا

تیراژ: ۲۲۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۳۳۳-۶

حق چاپ محفوظ است.

نشانی: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰

تلفن: ۸۸۳۰۰۱۴۸، ۸۸۲۱۴۷۳، ۸۸۳۰۱۹۸۵، ۸۸۳۰۱۹۸۵

فهرست

- ۱ [سرآغاز]
- ۲ سبب تألیف این کتاب
- ۴ فصلی در صفت پارس و بعضی از احوال آن و مردم آن

ذکر ملوک فرس و انساب و تواریخ ایشان

۸-۱۱۲

طبقه اول از ملوک فرس پیشدادیان

۹-۱۳

- ۹ ۱. گیومرث گلشاه
- ۹ ۲. هوشهنگ پیشداد
- ۱۰ ۳. طهمورث بن ایونجهان
- ۱۰ ۴. جمشید برادر طهمورث
- ۱۱ ۵. بیوراسف بن اروند اسف
- ۱۱ ۶. افریدون بن اثفیان
- ۱۲ ۷. منوچهر بن میشخواریار
- ۱۳ ۸. شهریرامان بن اثفیان
- ۱۳ ۹. افراسیاب

۱۰. زاب زوبن طهماسب ۱۳
۱۱. گرشاسب بن وشتاسب ۱۳

طبقه دوم از ملوک فرس

کیانیان

۱۴-۱۵

۱. کیقباد بن زاب ۱۴
۲. کیکاوس بن کتابیه ۱۴
۳. کیخسرو بن سیاوش ۱۴
۴. لهراسب بن فتوخی بن کیمنش ۱۴
۵. وشتاسب بن لهراسب ۱۵
۶. بهمن بن اسفندیار بن وشتاسف ۱۵
۷. خمانی بنت بهمن بن اسفندیار ۱۵
۸. دارا بن بهمن بن اسفندیار ۱۵
۹. دارا بن دارا بن بهمن ۱۵
- اسکندر رومی و هوذوالقرنین ۱۶
- جماعتی از ملوک رومی ۱۶

طبقه سوم از ملوک فرس

اشقانیان

۱۶-۱۹

۱. اشک بن دارا بن دارا ۱۶
۲. اشک بن اشکان ۱۷
۳. شاپور بن اشکان ۱۷

۴. بهرام بن شاپور ۱۷
۵. بلاش بن بهرام ۱۷
۶. هرمز بن بلاش ۱۷
۷. نرسه بن بلاش ۱۷
۸. فیروز بن هرمز ۱۷
۹. بلاش بن فیروز ۱۷
۱۰. خسرو بن ملادان ۱۸
۱۱. بلاشان ۱۸
۱۲. اردوان بن بلاشان ۱۸
۱۳. اردوان بزرگ اشغانی ۱۸
۱۴. خسرو اشغانی ۱۸
۱۵. بلاش بن اشغانان ۱۸
۱۶. جودرز بزرگ بن اشغانان ۱۸
۱۷. پیری اشغانی ۱۹
۱۸. جودرز اشغانی کوچک ۱۹
۱۹. نرسی اشغانی ۱۹
۲۰. اردوان آخرین ۱۹

طبقه چهارم از ملوک فرس

ساسانیان

۱۹-۲۶

۱. اردشیر بن بابک ۱۹
۲. شاپور بن اردشیر ۲۰
۳. هرمز بن شاپور بن اردشیر ۲۰
۴. بهرام بن هرمز بن شاپور ۲۰
۵. بهرام بن بهرام بن هرمز ۲۱

۶. بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز ۲۱
۷. نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز ۲۱
۸. هرمز بن نرسی بن بهرام ۲۱
۹. شاپور بن هرمز بن نرسی ۲۱
۱۰. اردشیر بن هرمز بن نرسی ۲۱
۱۱. شاپور بن شاپور بن هرمز ۲۲
۱۲. بهرام بن شاپور بن هرمز ۲۲
۱۳. یزدجرد بن بهرام بن شاپور ۲۲
۱۴. بهرام جور بن یزدجرد ۲۲
۱۵. یزدجرد بن بهرام جور ۲۲
۱۶. فیروز بن یزدجرد بن بهرام ۲۲
۱۷. بلاش بن فیروز بن یزدجرد ۲۳
۱۸. قباد بن فیروز بن یزدجرد ۲۳
۱۹. جاماسب برادر قباد ۲۳
۲۰. کسری انوشیروان بن قباد ۲۳
۲۱. کسری هرمز بن انوشیروان ۲۳
۲۲. کسری پرویز بن هرمز بن انوشیروان ۲۴
۲۳. شیرویه بن پرویز ۲۴
۲۴. اردشیر بن شیرویه ۲۴
۲۵. کسری خرماز بن ارسلان ۲۴
۲۶. کسری بن قباد بن هرمز ۲۵
۲۷. بوران دخت بنت پرویز ۲۵
۲۸. فیروز جشنسده بن بهرام ۲۵
۲۹. آزرمی دخت بنت پرویز ۲۵
۳۰. فرخ زاد خسرو بن پرویز ۲۶
۳۱. یزدجرد بن شهریار بن پرویز ۲۶

طبقه اول

پیشدادیان

۲۶ - ۳۹

۱. گیومرث گلشاه، اول ملوک فرس ۲۶
۲. هوشهنگ پیشداد ۲۷
۳. طهمورث بن ویونجهان ۲۸
۴. جمشید بن ویونجهان ۲۹
۵. بیوراسف بن اروند اسف ۳۴
۶. افریدون بن اثقیان ۳۶
۷. منوچهر بن مشخوریار ۳۷
۸. افراسیاب ترک ۳۸
۹. زو بن طهماسب ۳۸
۱۰. گرشاسف بن وشتاسف ۳۹

طبقه دوم از ملوک فرس

کیانیان

۳۹ - ۵۵

۱. کیقباد بن زاب ۳۹
۲. کیکاوس بن کیابنه بن کیقباد ۴۰
۳. کیخسرو بن سیاوش ۴۴
۴. لهراسب بن فنوخی ۴۷
۵. وشتاسف بن لهراسب ۴۸
۶. بهمن بن اسفندیار ۵۲
۷. خمانی بنت بهمن ۵۴
۸. داراء بزرگ بن بهمن ۵۵

- ۵۵ ۹. دارا بن دارا بن بهمن
- ۵۶ اسکندر ذوالقرنین
- ۵۹ اشک بن دارا بن دارا

[طبقه چهارم از ملوک فرس]

[ساسانیان]

۶۰-۱۰۷

- ۶۰ ۱. اردشیر بن بابک
- ۶۱ ۲. شاپور بن اردشیر
- ۶۳ ۳. هرمز بن شاپور بن اردشیر
- ۶۴ ۴. بهرام بن هرمز بن شاپور
- ۶۵ ۵. بهرام بن بهرام بن هرمز
- ۶۵ ۶. بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز
- ۶۶ ۷. نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز
- ۶۶ ۸. هرمز بن نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز
- ۶۶ ۹. شاپور ذوالاکتاف
- ۷۳ ۱۰. اردشیر برادر شاپور
- ۷۳ ۱۱. شاپور بن شاپور
- ۷۳ ۱۲. بهرام بن شاپور ذی الاکتاف
- ۷۴ ۱۳. یزدجرد بن بهرام معروف به ائیم
- ۷۴ ۱۴. بهرام گور بن یزدجرد ائیم
- ۸۲ ۱۵. یزدجرد بن بهرام جور
- ۸۲ ۱۶. هرمز بن یزدجرد نرم
- ۸۳ ۱۷. پیروز بن یزدجرد نرم
- ۸۳ ۱۸. بلاش بن پیروز
- ۸۴ ۱۹. قباد بن فیروز

۲۰. کسری انوشروان عادل. ۸۸
۲۱. کسری هرمز بن انوشروان. ۹۸
۲۲. کسری پرویز بن هرمز بن انوشروان. ۹۹

ذکر ملوک

کی بعد از پرویز بودند در فتور

۱۰۸-۱۱۱

۱. شیرویه بن پرویز. ۱۰۸
۲. اردشیر بن شیرویه. ۱۰۸
۳. شهر براز. ۱۰۹
۴. کسری خرهان بن ارسلان. ۱۰۹
۵. کسری قباد بن هرمز. ۱۰۹
۶. بوران دخت بنت کسری. ۱۱۰
۷. فیروز جشنسبده بن بهرام. ۱۱۰
۸. آزر می دخت بنت پرویز. ۱۱۰
۹. فرخ زاد خسرو بن پرویز. ۱۱۱
۱۰. یزدجرد بن شهریار آخر ملوک فرس. ۱۱۱
- شرح گشادن مسلمانان پارس را. ۱۱۳

فصلی در ذکر پارس

۱۱۹-۱۲۱

- شکل ارکان پارس. ۱۲۰
۱. رکن شمالی. ۱۲۱
۲. رکن شرقی. ۱۲۱

- ۱۲۱ ۳. رکن جنوبی
 ۱۲۱ ۱. رکن غربی

صفت کورتهاء پارس

۱۲۱ - ۱۵۰

- ۱۲۱ کوره اصطخر
 ۱۲۲ یزد
 ۱۲۲ آورد بزرگ و کوچک
 ۱۲۳ کورد و کالار
 ۱۲۳ اسفیدان و قهستان
 ۱۲۳ یزدخواست و ديه گور
 ۱۲۳ خبز و سروات
 ۱۲۳ خبرک و قالی
 ۱۲۳ مایین
 ۱۲۴ ابرقویه
 ۱۲۴ اقلید
 ۱۲۴ سرمق و ارجمان
 ۱۲۴ رون بزرگ و کوچک
 ۱۲۴ کامفیروز
 ۱۲۵ کمه و فاروق و سیرا
 ۱۲۵ صاهه و هراه
 ۱۲۵ بوان و مروست
 ۱۲۵ ایرج
 ۱۲۵ اصطخر و مرودشت
 ۱۲۸ رامجرد
 ۱۲۸ قطره

۱۲۸	خیره و نیریز
۱۲۸	کربال بالاین و زیرین
۱۲۸	بیضا
۱۲۹	آباده
۱۲۹	خرمه
۱۲۹	دیه مورد و رادان
۱۲۹	کوره دارابجرد
۱۲۹	دارابجرد
۱۲۹	پرگ و تارم
۱۳۰	پسا
۱۳۰	کرم و رونیز
۱۳۰	شق رودبال و شق میشانان
۱۳۱	ایج و فستجان
۱۳۱	اصطهبان
۱۳۱	جهرم
۱۳۲	میشکانات
۱۳۲	جویم ابی احمد
۱۳۲	کوره اردشیر خوره
۱۳۲	شیراز
۱۳۴	کوار
۱۳۴	خبیر
۱۳۴	خنیفقان
۱۳۴	بوشکانات
۱۳۴	موهو و همجان و کیرین
۱۳۴	کارزین و قیر و ابزر
۱۳۴	توج
۱۳۴	ماندستان

۱۳۶	سیراف و نواحی آن
۱۳۷	رم زوان و داذین و دوآن
۱۳۷	فیروزآباد
۱۳۹	صمکان و هیرک
۱۳۹	میمند
۱۳۹	حتیزیر
۱۳۹	سروستان و کوبنجان
۱۴۰	اعمال سیف
۱۴۰	لاغر و کهرجان
۱۴۰	کران و اعمال ایراهستان
۱۴۱	نجیرم و حورشی
۱۴۱	هزو و ساویه
۱۴۱	جزایر
۱۴۱	کوره شاپور خوره
۱۴۲	بشاوور
۱۴۲	جره
۱۴۳	غندجان
۱۴۳	خشت و کمارج
۱۴۳	انبوران و باشت قوطا
۱۴۳	جنبد ملغان
۱۴۳	تیرمردان و جویکان
۱۴۴	صرام و بازرنگ
۱۴۴	سیمتخت
۱۴۴	خلار
۱۴۵	خمایجان و دیه علی
۱۴۵	کازرون
۱۴۶	مور و شتشانگان

- ۱۴۶ بلاد شاپور
- ۱۴۳ زیر و کوه جیلویه
- ۱۴۹ کوره قباد خوره
- ۱۴۸ ازجان
- ۱۴۸ جلاجان و نیو و دیر
- ۱۴۸ خبس و فرزک و هندیجان
- ۱۴۹ ریشهر
- ۱۴۹ جنابا
- ۱۴۹ سینیز
- ۱۵۰ مهروبان و ناحیت آن
- ۱۵۰ جزایر
- ۱۵۰ نهره‌ها بزرگ معروف
- ۱۵۳ دریاها پارس
- ۱۵۴ مرغزارها معروف پارس
- ۱۵۶ ذکر قلاع
- ۱۶۵ مسافتها پارس
- ۱۶۴ احوال شبانکاره و گرد پارس
- ۱۶۴ اسمعیلیان
- ۱۶۶ رامانیان
- ۱۶۷ کرزوبیان
- ۱۶۷ مسعودیان
- ۱۶۷ شکانیان
- ۱۶۸ ذکر گردان پارس
- ۱۶۹ در صفت مردم پارس
- ۱۷۰ قانون مال پارس
- ۱۷۳ فهرست الرجال والنساء
- ۱۸۵ فهرست الاماکن و القبائل و الکتب و غیره

کتاب

فارس نامه

تألیف

ابن البلخی

بسعی و اهتمام و تصحیح

گای لیسترنج و رینولد آئن نیگلسون

در مطبعه دار الفنون کسبریج بطبع رسید

سنه ۱۲۲۹ هجری مطابق سنه ۱۹۲۱ مسیحی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ^(۱) وَبِهِ نَسْتَعِينُ^(۱)،

سپاس و آفرین مر خدای را که بدایع صنع او را غایت نیست و هستی او را
 بدایت و نهایت نیست آفریننده زمین و زمان و صانع کون و مکان و بر
 گزیننده آدمیان بر انواع حیوان بدانچ ایشانرا ارزانی داشت از فضیلت
 نطق و بیان تا پیشم خرد در آفریدها نگرد و بر هستی آفریدگار گواهی
 دهد، رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ^(۲) و
 درود خدای باد بر محمد عربی و رسول قرشی که خانم انبیا و بهترین
 اصفیا و راهنمای خلق بطریق هدی و شفاعت خواه امت بروز جزا است
 و بر گزیدگان آل و اصحاب او، ذکر ستایش خداوند عالم سلطان معظم
 غیاث الدنیا و الدین اعز الله انصاره، و چون ایزد^(۳) شخصی شریفرا از
 جمله بندگان خویش اختیار کند و زمام ملک و پادشاهی در قبضه او
 P 2a نهد و جهاننداری و جهانبانی او را دهد بزرگترین عنایتی کی در حق آن
 پادشاه بر خصوص و در باره عالمیان بر عموم فرماید آن باشد کی همت
 آن پادشاه^(۴) روزگار را بعلم و عدل مایل دارد از آنچه همه هنرها در
 ضمن این هر دو فضیلت است و چون هنرهای پادشاه بدین هر دو فضیلت
 آراسته باشد آن جزئی بود از اجزاء نبوت که حق تعالی او را بکرامت
 آن مخصوص گردانید و عالمیان در کف عدل و رأفت و پناه احسان و
 عاطفت آسوده گشتند و او سعادت دو جهانی بیابد و این مزیت و کرامت
 2a ایزد تعالی خداوند عالم سلطان معظم شاهنشاه اعظم مولی الامم مالک
 ۲۰ رقاب العرب والعجم جلال دین الله سلطان ارض الله ظهیر عباد الله معین

عز وجل^(۳) P adds. (۲) *Qur'án*, iii. 188. (۱) P om. (۱) — (۱)

(۴) The remainder of f. 16 is, for the most part, wanting in B and has been supplied from P.

خليفة الله غياث الدنيا والدين ناصر الاسلام والمسلمين محيي الدولة
 القاهرة الباهرة ابو^(۱) شجاع محمد بن ملكشاه قسيم امير المؤمنين را ادام الله
 ايامه ونشر في الخافقين اعلامه وأنفذ شرقاً وغرباً وبعداً وقرباً اوامره
 واحكامه ارزاني داشتست كي با^(۲) ملك روى زمين كي بارث و استحقاق
 يافتست و رايه عدل و سياست كي در عالم افراشتست و آفتاب جود و
 احسان او كي او بر خاص و عام تافتست اهتزازي دارد در اكساب علوم
 و معرفت احوال و اشكال و نهاد عالم كي باعث آن جز شرف نفس و كمال
 عقل نيست و اين فضيلتي است كي تا بنياد جهانست جزوي معدود را از
 P 26 پادشاهان قاهر كي ذو القرنين شدند و از ملوك فرس و اكاسره كي نام بردار
 بودند هيچ پادشاه ديگرا مانند آن نبوده است در جهان، مآثر خداوند
 عالم خلد الله ملكه بر آن^(۳) ايشان روشن و پيدااست از آيج آن پادشاهان
 يا آفتاب پرست بوده اند يا ملتي ضعيف داشته و خداوند عالم اعز الله
 انصاره هنرهای ملوكانه و مناقب پادشاهانه را بدین متين و اعتقاد پا كيزه
 پيازاسته است و رونق قوت گرفته و اصل همه هنرها و مایه جمله منقبتها
 ۱۰ دين است انشاء الله تعالى عمر و ملك و دولت خداوند عالم^(۴) همچون عمر
 نوح و ملك سليمان و دولت افریدون كناد و جهانرا سر بسر مستغر فرمان عالی
 او گرداناد و چشم بد و دست نوایب زمانه ازین دولت قاهره روزگار
 همایون مصروف و دور دارد بهنه وسعة رحمة لعهد والطاهرین^(۵) من آله
 وعترته، سبب تألیف این كتاب بفرخندگی، چون مقضى رأى اعلى سلطان
 شاهنشاهی لا زال من العلو بهزید چنان بود كه پارس كي^(۶) طرفی

(۱) Illegible in B. P has میر. (۲) P om. (۳) P رای
 (۴) P دولت خداوند را خداوند عالم همچون الخ. In B the remainder
 of this folio is considerably damaged. (۵) The words لعهد
 والطاهرین are illegible in B. P reads لعهد من عترته الطاهرین and
 omits the words which follow والطاهرین in the text. (۶) P فارس.
 (۷) P om.

بزرگ است از ممالک محروسه حباها الله و ههواره دار البلك و سریر
 گاه ملوك فرس بوده است روشن^(۱) گردانیده آید و نهاد و شکل آن و
 سیر^(۲) ملوك پیشینگان و عادات حشم^(۳) و رعیت آن و چگونگی آب و هوا
 و ثمار هر بقعتی از آن معلوم کند و عبرت^(۴) آن معاملات بر قانون قدیم و
 قانونی کی اکنون معتبر است معین شود تا علم اشرف سلطانی زید شرفاً بدان
 احاطت^(۵) یابد فرمان اعلاه^(۶) الله مطاع و ممثل گشت بحکم^(۷) آنک P 3a
 بنده را تربیه پارس بودست اگرچه بلخی نژادست و تقدیر معاملات و قانون
 آن بابتداء این دولت قاهره ثبتها الله چون رکن الدوله خمارنگین را پارس
 فرستاد جد بنده بسته است و استیفاء آن ولایت و سپاهی و رعیت بر بنده
 پوشیده نهاندست و این مجموعه را بحسب حال تألیف کرد بر طریق اختصار
 و ایجاز، و با آنک بنده آن احوال شناخته است و نیز انساب و تواریخ
 ملوك و پادشاهان از عهد گیومرث تا آخر وقت بتحقیق دانسته و اخبار ایشان
 چنانک بر آن اعتقاد باشد خوانده و درین مجموعه فصلی مختصر افزود اما
 یعلم الله کی گشایش طبع و قریحه بنده اندرین تألیف و نگاه داشت
 ترتیب آن از آن درخواست لطیف و املاء شافی بود کی خداوند عالم خلد
 الله ملکه در آن فرمان عالی بخط شریف زاده الله شرفاً فرموده بود چه
 صورت نه بندد که هیچ حکیمی چندان نکت پر معنی در پرسیدن حال
 ولایتی ابراد تواند کردن یا مانند آن دقایق چنان مختصر و خوب نگاه داند
 داشتن و دانایان گفته اند همچنانکی در نظم طبع شاعر از معانی مهذوح
 گشاید اما این طبع کاتب از^(۸) املا و درخواست مخدوم گشاید اما این
 تأیید آسمانی و فرّ یزدانی و عنایت ربانی است کی مددها نور آن بنفس
 شریف و خرد روشن^(۹) و خاطر^(۱۰) اعلی سلطانی شاهنشاهی ضاعف الله انواره

غیرت BP (۴) . جسم B (۳) . سر BP (۲) . که روشن P (۱) .
 و بحکم BP (۷) . اعلی P (۶) . احاطت B (۵) .
 کاتبان P (۹) . P om. (۸) .
 in B.

می پیوندند تا هرچه بر اندیشه میبوی گذارد و بر لفظ و قلم عالی رود
 بتوفیق و سداد مقرون باشد و بصدق و صواب موصول، برو^(۱) ایزد عز
 استه این کرامت پاینده داراد و زیادت گرداناد و تا جهان باشد جهان
 و جهانیا را از سایه و ورج این دولت قاهره خالی مگرداناد و چشم بندگان
 و نیک خواهان بدین روزگار فرخنده روشن داراد بهته، فصلی در صفت
 پارس^(۲) و بعضی از احوال آن و مردم آن، ولایت پارس منسوبست به پارس^(۳)
 و این پارس منسوبست بپهلوی^(۴) و پهلوی^(۵) بدین پهلوی^(۶) و پارس ولایتی است
 سخت نیکو چنانک هم سهل است و هم جبل و هم بر و هم بحر و باز
 هرچه در سردسیرها و گرمسیرها باشد جمله در پارس یابند چنانک بعهد
 حجاج بن یوسف یکی را از حکماء عرب آنجا فرستاد تا احوال آن ولایت
 بداند و معلوم او گرداند چون حکیم بنزدیک حجاج باز رسید در جمله
 صفات پارس کی ذکر^(۷) میکرد گفت جبال و رجال و فیها من کل بلد بلد
 یعنی کوهها است و مردانند و مانند هر شهری کی در جهانست آنجا شهری
 هست و همیشه مردم پارس را احرار الفارس نوشتندی یعنی آزادگان پارس
 و پیغمبر علیه السلام گفتست ان لله خیرتین من خلقه من العرب قریش
 و من العجم^(۸) فارس یعنی کی خدای را دو گروه گزین اند از جمله خلق
 او از عرب قریش و از عجم پارس و پارسیانرا قریش العجم گویند یعنی در
 عجم شرف ایشان همچنانست کی شرف قریش در مہاب عرب و علی بن
 الحسین را کرم الله وجهه کی معروفست بزین العابدین ابن الخیرتین گویند یعنی
 پسر دو گزیده بحکم آنک پدرش حسین بن علی رضوان الله علیهما بود
 و مادرش شهربانویه بنت یزدجرد الفارسی و فخر حسینیان بر حسینیان^(۹)
 ازینست کی جدّه ایشان شهربانویه بودست و کریم الطرفین اند و قاعده

(۱) BP بر. (۲) Here B has پ, not ب. (۳) B om. (۴) P پهلوی.
 (۵) B بهلوی. (۶) B om. (۷) BP والعجم. (۸) B حسینیان.

فصلی در صفت پارس و بعضی از احوال آن و مردم آن، ۵

ملك پارسیان بر عدل نهاده بودست و سیرت ایشان داد و دهش بوده و هر کی از ایشان فرزند را ولی عهد کردی اورا وصیت برین جملت کردی لا ملك الا بالعسكر ولا عسكر الا بالمال ولا مال الا بالعارة ولا عارة الا بالعدل و این را از زبان پهلوی با زبان تازی نقل کرده اند یعنی پادشاهی نتوان کرد الا بشکر و لشکر نتوان داشت الا بمال و مال نخیزد الا از عمارت و عمارت نباشد الا بعدل، و پیغمبر را علیه السلام برسیدند کی چرا همه قرون چون عاد و ثمود و مانند ایشان زود هلاک شدند و ملك پارسیان دراز کشید با آنک آتش پرست بودند پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت لانهم عمرّوا فی البلاد و عدلوا فی العباد یعنی از بهر آنک آبادانی در جهان و داد گسترند میان بندگان خدای عز و جل، و در قرآن دو جای ذکر پارسیانست کی ایشانرا بقوت و مردانگی ستودست یکجا عز من قائل بعثنا^(۱) علیکم عیادا لنا اولی باس شدید یعنی بفرستادیم بر شما بندگانی از آن ما کی خداوندان نیرو و بطش سخت بودند این خطاب با جهودانست کی در عهد لهراسب بودند لهراسب چون بخت P 46 النصر را اسپهدی^(۲) عراق داد^(۳) تا باآخر روم و اقصی مغرب و بخت النصر تا دمشق بیامد و مقدمی را فرستاد بیت المقدس و پادشاه آنجا کی از فرزندان داود علیه السلام بود پیغمبری بود در میان بنی اسرائیل^(۴) هدیه^{4a} ساخت و از ایشان نوا ستد و باز گشت چون آن مقدم بطبریّه رسید بنو اسرائیل^(۲) دست بر آوردند و آن نبی را بکشتند و این خبر بخت النصر بشنید و باز گشت و نامه نبشت بدان مقدم کی نوا ان بنی اسرائیل^(۴) کی سنده جمله بکش و همانجا بطبریّه مقام ساز تا ما رسیم و بخت النصر بیت المقدس راند و بزور بستد و هر مرد جنگی را کی بودند جمله را بکشت و زنان و فرزندان ایشان را ببردگی برد و مالها را ایشانرا جمله تاراج زد و

اسرائیل P (۳) — (۲) P om. (۱) Qur'an, xvii. 5.

آنانک از بیت المقدس بگریختند بمصر افتادند او نامه نبشت بملك مصر
 کی جماعتی از بندگان من آنجا گریخته اند و باید کی ایشانرا باز فرستی
 ملك مصر جواب نبشت کی ایشان بندگان تو نیستند کی آزاد و آزادزاده
 اند بخت النصر بدین سبزه برفت و مصر بستند و آن ملك را با لشکر او
 بکشت و همچونین^(۱) تا باخر دیار مغرب بگرفت و فلسطین بگشاد و غنیمتها
 عظیم آورد و در جمله نوان کی از فلسطین و اردن^(۲) آورد دانیال
 علیه السلام بود اما کودک بود و این قضیه درازست و این قدر از آن
 گفته شد تا معلوم شود کی این آیت در شأن این قصه آمده است و
 P 5a بروایتی دیگر جنانست کی در عهد ملوک طوایف بنی اسرائیل یحیی بن زکریا
 علیه السلام بکشند و ایزد تعالی تقدیر کرد بر^(۳) بنی اسرائیل گذرز اشغانی^(۴)
 برفت و بیت المقدس از جهودان بستند و ایشانرا هرچ مرد بود بکشت و
 زن و کودکانرا برده^(۵) بیاورد و جهودانرا استیصال کرد و^(۶) بعد از
 قتل یحیی بن زکریا^(۷) در^(۸) جای دیگر میگوید جلت قدرته سئدعون^(۹)
 إِلَى قَوْمٍ أُولَى بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ این خطاب با مسلمانان
 ۱۰ 46 کردست یعنی کی شمارا بچنگ قومی خوانند کی خداوندان نیرو و بطش سخت
 اند تا با ایشان جنگ کنید و ایشانرا میکشید تا آنگاه کی مسلمان شوند
 این قوم کی اشارت بدیشان است کی^(۱۰) پارسیان اند و در این دو آیه
 نکته است سخت نیکو چنانک کم مفسری در یابد و این نکته دلیل است بر
 آنک هیچ عززی^(۱۱) و قوتی بلاء عزز^(۱۲) و قوت اسلام نیست و هیچ مذلتی چون
 ۲. مذلت جهودی نیست و شرح این نکته آنست کی در آیه اول خبر دادست
 کی چون جهودان نبی خویشرا بکشند بندگانرا بر ایشان یعنی پارسیان

کودرز B (۴) هر مر or B (۳) اردوان P (۲) همچونین P (۱)
 ببردگی P (۵) کودرز اسپهانی را P استعانی
 و یکی دیگر: After B leaves half a line blank and proceeds: (۷)
 (۱۰) P om. (۹) Qur'an, xlviii. 16. (۸) و در P (۶) میگوید
 عزم P (۱۲) عزمی P (۱۱)

گماشتیم با نیرو و بطش سخت تا ایشانرا عقوبت کردند و دیار ایشان بگرفتند و در آیه دوم نویدی دهد کی مسلمانان قومرا قهر کنند و بکشند و دیار ایشان بگیرند تا آنگاه کی مسلمان شوند پس درین میانه فرق میان عز اسلام و ذل جهودی پدید آمد کی تا بچه اندازه است همیشه این عز پاینده باد و در قرآن يك لفظ پارسی است و این از غرایب است و مسئلههای مشکل کی امتحان کنند فضلارا بدان و این لفظ در سوره ألم تر کیف است آنجا کی میگوید جل من قائل ترمیمهم بحجارة من سجيل^(۱) P 56 سجیل را^(۲) دو سه معنی است گویند مفسران یکی آنست کی سنگی سخت و دیگر کی سنگی از گل هخته مانند آجر و روایت درست^(۳) اینست کی سجیل یعنی سنگ و گل بهم آمیخته و در لفظ عرب هرچه پارسی گاف باشد جیم گویند چنانك زنگی را زنجی گویند و زنگ را زنج گویند و بنگ را بنج گویند و سنگ را سخ گویند و برین قیاس این لفظ سجیل در قرآن آمدست و تقدیر بر آن چنین است سخ جل یعنی سنگ و گل و پیغمبر ما صلوات الله و سلامه علیه بسیار لفظ پارسی دانستی^(۴) و چند لفظ گفته است کی معروفست و در ستایش 5a پارسیان خبر مأثورست از پیغمبر علیه السلام لو كان هذا العلم معلفًا بالثریا لنالہ رجال من فارس یعنی اگر این علم از ثریا آویخته بودی مردانی از پارس بیافتندی، اکنون بحکم آنك تا ترتیب سخن منتظم شود نخست فصلی از ذکر ملوك فرس و انساب^(۵) و تواریخ ایشان و آثار کی هر یکی از ایشان نموده است یاد کرده آید مختصر چنانك در آن خوشنودی نباشد، و استخراج این فصل از میان تواریخ درست معتبد کرده آمدست چنانك از ۲. ابتداء ملك ایشان تا آخر آن ذکر هر یکی مختصر کرده آید و باز اندکی از تواریخ اسلامیات و آخر روزگار دیلم تا بروزگار این دولت قاهره

(۱) Qur'an, cv. 4. (۲) BP om. سجیل. (۳) B adds غریب.
 (۴) P فرمودی. (۵) B اتساب.

خداے اللہ ایامہا نبشته شود و این ترتیب بر طرفی نگاہ داشته آید کی هیچ کس از مصنفان تواریخ بدین مختصری و روشنی نکرده اند و این از اقبال مجلس اعلیٰ مقدس سلطانی ظاہر اللہ جلالہ است نہ از دانش بنده چہ این P 6a
 املہ سعادت ہمت اعلیٰ زبیت علوًا برین بندہ میکند و اگر نہ اندازہ
 دانش بندہ چیست خدای عزّ وجلّ این بندہ را از سعادت خدمت و شرف
 ملاحظت اشرف سلطانی زادہ اللہ شرقًا نصیبی ارزانی دارد تا نیک بختی او
 تمام شود، و چون ازین فصل فراغ افتد وصف پارس و کورتہا و شہرہا و
 آب و ہوا آن و شکلہاء آن کردہ آید بعون اللہ تعالیٰ،

ذکر ملوک فرس و انساب و تواریخ ایشان،

۱. فرس جمع فارس و معنی فرس پارسایانست و بتازی چنین نویسند
 (۱) و پارسی را فارسی نویسند (۱) روایت است از اصحاب تواریخ چون حمزہ
 بن الحسن الاصفہانی کی مردی محقق بودست و از دیگران کی بر شمردن
 نام ایشان دراز گردد و از علما و تواریخیان فرس و عرب کی بسجّل
 5۵ اعتماد بودہ اند و در کتاب مذیل تاریخ محمد بن جریر الطبری با ایشان
 ۱۰ در معنی موافقتست و بندہ آنرا تأمل کردست و اتفاقست کی جملہ ملوک
 فرس چہار طبقہ بودہ اند،

۱ - پیشدادیان،

۲ - کیانیان،

۳ - اشفانیان،

۴ - ساسانیان،

و دو طبقہ ازین جملت پیش از اسکندر رومی بودہ اند کی اورا ذو
 القرنین خواندندی پیشدادیان و کیانیان، و دو طبقہ دیگر بعد از

اسکندر رومی بوده اند اشغانیان و ساسانیان، و هر^(۱) چهار طبقه از نژاد گیومرث اند و عدد همگان با اسکندر رومی بهم بی^(۲) رومیان کی بعد از^(۳) اسکندر بودند^(۴) هشتاد و دو پادشاه، و مدت ملک ایشان با روزگار اسکندر بهم و رومیان کی پس از وی پادشاه بودند چهار هزار صد هشتاد یک سال چند ماه بدین تفصیل،

طبقه اول از ملوک فرس و این طبقه را پیشدادیان گویند،

نامها و عدد ایشان با نام افراسیاب کی در میانه عاریتی است زیرا که از P 60 ترکستان بر خاسته است مدتی که خروج کرده بود پس از منوچهر یازده پادشاه، مدت ملک ایشان با دوازده سال کی افراسیاب خروج کرده بود و ایران گرفته و این شرح بعد از این داده آید در باب حکایت فرس دو ۱۰ هزار پانصد شصت و هشت سال،

۱- گیومرث گل شاه چهل سال، 6a

گل شاه اول کسی کی پادشاهی جهان کرد و آیین پادشاهی و فرمان دهی بجهان آورد او بود و گبران او را آدم علیه السلم میگویند اما دیگران تسلیم نمیکنند لیکن در آنک پادشاه اول بودست خلافتی نیست و عمر او هزار سال بودست و ۱۰ او را گل شاه گفتندی یعنی پادشاه بزرگ اما پادشاهی جهان با آیین چهل سال کرد،

۲- هوشنج^(۵) پیشداد چهل سال،

اصل این نام هوشهنگ^(۶) است اما چون بتازی نویسند گاف جم گردانند و نسب او بدو سه روایت گویند اما روایت درست اینست، ۲۰

هوشنج P (۵) B om. (۴) B om. (۳) بی P (۲) در B (۱) هوشنج P (۶)

هوشنگ بن فروال بن سیامک بن ^(۱) میثی بن گیومرث ^(۱) و قومی از اصحاب
تواریخ گفته‌اند هوشنگ پدر خنوخ بودست و خنوخ نام ادریس است علیه
السلام و قومی دیگر گفته‌اند هوشنگ برادری داشت برد نام و این برد
پدر خنوخ بود یعنی ادریس علیه السلام و روایت دوم درست‌تر است و
این برد را ^(۲) ویکرت ^(۲) خوانند،

۳- طهورث بن ایونجهان ^(۴) سی سال،

نسب او بدو روایت نبشته‌اند بعضی گفته‌اند طهورث بن ایونجهان ^(۴) بن
اینکه بن هوشنگ و بعضی گفته‌اند طهورث بن ایونجهان ^(۴) بن آنکه
P 7a بن اینکه بن اشکهد ^(۵) بن هوشنگ چنانک بروایت اول سه پدر با
۱۰ هوشنگ می رود و بروایت دوم پنجم پدر او هوشنگ است اما موافقت
بر آنک ولی عهد هوشنگ بود و هوشنگ چندان بزیست کی در عهد
6b او چهل سال پادشاهی همه جهان کرد و طهورث پیش از آنک شاه شد
همه ^(۷) در جنگ مهربدان و دیوان بود و او را دیوبند ^(۷) گفتندی،

۴- جمشید برادر طهورث هزده و شانزده سال،

۱۰ نسب جمشید همچون نسب طهورث است و پدر هر دو ایونجهان ^(۸) بودست
و بتکرار ذکر نسب او حاجت نیست، و قومی از اصحاب تواریخ میگویند
جمشید برادر طهورث نبودست چه برادرزاده او بودست و پدرش را
دیونجهاد ^(۹) بن ویونجهاد گفتندی،

یکرت P. ویکرت B app. (۲) برادر او را P (۲) om. (۱) — (۱) P om.
Cf. Hamza, p. ۲۹, l. ۱۴. (۴) ایونجهان BP. The correct form of the
name is ویونجهان (Ṭabarí i. 174, 18). Cf. Justi, *Iranisches Namenbuch*,
under Wīwanhâ and Ayañhad. (۵) P اشکهد. (۶) P همیشه.
ابوهیجان B app. (۸) and so B in marg. دیوبند کسری P (۷)
P. ویونجهان Ṭabarí i. 179, 11 has (۹) ایونجهان P.

۵- یوراسف بن ارونداسف هزار سال،

این یوراسف ضحاک است و ضحاک در لفظ عربی چنین آمدست و اصل آن ازدهاق است و شرح این حال بعد از این داده شود، و در نسب او خلاف است میان نسابه و بعضی میگویند از نسابه کی اصل^(۱) او از یمن^(۱) بودست و نسب او ضحاک بن علوان بن عبید بن عویج الیمنی است و از خواهر جمشید زاده بود و جمشید او را بنیابت خود بیمن گذاشته بود، و نسابه پارسیان نسب او چنین گفته اند یوراسف بن ارونداسف بن دینکان بن وبهزسنگ^(۲) بن تاز بن نوارک بن سیامک بن میشی^(۳) بن گیومرث، و این تاز که از جمله اجداد اوست پدر جمله عرب است و چون پدر عرب بود اصل همه عرب یا او میرود و این سبب است که عرب را تازیان خوانند یعنی فرزندان تاز هرچه عجم اند با هوشهنگ میروند و عرب با این تاز میرود P 7b و در همه روایتها ضحاک خواهرزاده جمشید بودست و نام مادرش و رک 7a بود خواهر جمشید،

۶- افریدون بن اثقیان^(۴) پانصد سال،

نسب افریدون بدین نسبت کی یاد کرده آمد بیشترین نسابه و اصحاب^(۵) تواریخ در نیافته اند الا کسانی کی متبحر اند درین علم و بحث شافی کرده و استخراج این نسب او از کتب درست کرده اند، و نسب او از بهر آن هرکس درست نداند کی بعد از جمشید فرزندان او بگریختند و در میان شبانان گاو و گوسفند می بودند مدت هزار سال کی پادشاهی ضحاک را بود تا افریدون بیرون آمد و نسب او بدرستی اینست، افریدون بن اثقیان^(۵)

(۱) — (۱) P om. (۲) P ونزوسنگ. Cf. Tabarī 1. 202, 10—11; 203, 3.
 (۳) P بیشی. (۴) B اثقیان. P انقیان. (۵) B اثقیان throughout.
 P leaves the third letter unpointed. See Justi, *Iranisches Namenbuch*, under Athbhya.

پیرگاو^(۱) بن اثفیان فیل گاو بن اثفیان ثورگاو^(۲) بن اثفیان بورگاو بن
 اثفیان گورگاو بن اثفیان سیا گاو بن اثفیان اسپدگاو بن اثفیان سهرگاو^(۳)
 بن اثفیان رمی گاو بن اثفیان بیفروست بن جمشید الهلک ، اثفیان لقبی^(۴)
 است همچون کی بزرائش^(۵) از بهر فال^(۵) ، و اول خروج بر گاو نشست تا
 پادشاهی بر وی مقرر شد ، و دیگر نامها بر^(۶) حکم آنک شبانی میکردند
 سپدگاو و سیاه گاو و سهرگاو^(۷) یعنی سرخ گاو و مانده این نهادند و از
 این جهت چون افریدون بیرون آمد سلاح او گرز بود یعنی سلاح
 چوپانان چوب باشد چون عصا و مانند آن و سر گرز او گاوسار بود
 بمثال نامها ،

۷- منوچهر بن میشخوریار^(۸) صد و بیست سال ،

پدر منوچهر میشخوریار نام بود یعنی همیشه آفتاب یار^(۹) و^(۱۰) خور آفتاب
 76 باشد^(۱۰) و افریدون تا عهد منوچهر زنده بود و این شرح داده شود ، و
 P 8a نسب منوچهر اینست منوچهر بن میشخوریار بن ویرک بن ارنک بن پروشنگ^(۱۱)
 بن بیل بن فراروشنگ بن روشنگ بن فرکور بن کورک بن ایرج بن
 ۱۰ افریدون ، و همه پادشاهان ایران و توران از نسل منوچهر بودند با اتفاق
 جمله نسابت و اصحاب تواربخ ، و از فرزندان افریدون پادشاهی در تزد
 ایرج بهاند ، و اول کسی کی از آن تزد او پادشاهی یافت و کین ایرج
 خواست منوچهر بود و افراسیاب از فرزندان تور بود^(۱۲) و از تزد تور و
 سلم هیچ کس پادشاه نشد بقول بیشترین از اصحاب تواربخ بجز افراسیاب ،

لغتی BP (۴) . شهرکاو B (۳) . شورکاو B (۲) . پیرکاو P (۱) .
 (۵) — (۵) P om. Instead of بزرائش something like بردندش seems to
 be required. (۶) BP حکم . (۷) B شهرکاو . P سرخ کاو and omits
 the next three words. (۸) See Tabarī I. 430, 6. (۹) P یار آفتاب بوده .
 (۱۰) — (۱۰) P om. (۱۱) Tabarī سروشنگ . (۱۲) B om.

۸- شهریرامان بن اثقیان شست سال،

نسب او اینست، شهریرامان بن اثقیان مایسو بن نوذر بن منوچهر، و بعد از وی نسل این شهریرامان منقطع شد و پادشاهی بینی عم او افتاد چنانکه یاد کرده آید و در بعضی از تواریخ خود ذکر این شهریرامان نیست چه بعد از منوچهر میگویند افراسیاب بیامد، والله أعلم وأحكم،

۹- افراسیاب دوازده سال،

نسب او بهوجب آنچه در تواریخ و انساب یافته آمد اینست، افراسیاب بن فاشن^(۱) بن راءارمن بن بورك بن سانیا سب^(۲) بن بورشسب^(۳) بن تورج بن تور بن افریدون، و پدران او بر ترکستان گهاشته و پادشاه بودند و او پرورش بترکستان یافت و آنجا سالهای دراز پادشاه بود تا بروزگار کینسرو اما این دوازده سال بر ایران مستولی بود،

۱۰- زاب زو^(۴) بن طهاسب سی سال،

پارسیان او را زو میگویند و این درست‌ترست اما در بعضی از تواریخ عرب زاب نبشته اند و آثاری کی او کرده است بعد ازین گفته آید، و نسب او اینست، زو بن طهاسب بن کجهوبرز بن هواسب بن ارتدیخ^(۵) بن روع بن مایسو^(۶) بن نوذر بن منوچهر بهوجب تواریخ و کتب انساب پارسیان^(۷)،

۱۱- گرشاسب بن وشناسب^(۸) بیست سال،

میان نسابت در نسب او [خلافاست] بعضی میگویند این گرشاسب پسر

تورشسب P (۳) . سانیا سب P (۲) . فاشن P (۱) . Cf. Tabarī i. 434, 12.
 کنیت BP (۷) . مایسون P (۶) . ارتدیخ P (۵) . زاب زو B (۴) .
 وشناسف P (۸) . ایشان پارسیان .

زو بن طهباسب بودست و بعضی گویند^(۱) برادرزاده زو بودست و نسب بدین روایت دوم چنین است گر شاسب بن^(۱) و شتاسب بن طهباسب اما کی در حال زندگانی زو چند سال پادشاهی کرد قومی^(۲) میگویند زو بهراد خویش پادشاهی باو گذاشت و قومی میگویند او را با خویشان هباز کرد و مادر گر شاسب نیره ابن یامین بن یعقوب پیغمبر علیه السلام است^(۳)،

طبقة دوم از ملوک فرس و ایشانرا کیانیان خوانند،

نامها و عدد ایشان نه پادشاه مدت ملک ایشان هفتصد سی هشت سال،

۱- کقباد بن زاب صد بیست سال،

نسب او بهوجب آنچه در تواریخ یافته آمد اینست، کقباد بن زاب نودکان از فرزندان مایسو بن نودر بن منوچهر،

۲- کیکاوس بن کنایه صد پنجاه سال،

86 کیکاوس پسرزاده کقباد بوده است و چون نسب کقباد یاد کرده آمد نسب او همانست،

۳- کیخسرو بن سیاوش بن کیکاوس شست سال،

۱۰ نسب او همانست که یاد کرده آمد^(۴) کیخسرو بن سیاوش بن کیکاوس بن کنایه بن کقباد^(۴)،

۴- لهراسب بن فنوخی^(۵) بن کیمش^(۶) صد بیست سال،

لهراسب از^(۷) سوم بطن است از فرزندان برادر کیکاوس و نسب او این است، لهراسب بن فنوخی بن کیمش بن کیفاشین^(۸) بن کیابنه^(۹) بن کقباد،

(۱) B om. (۲) B قومی. (۳) B om. (۴) — (۴) P om.
 (۵) So P. B has فنوخی or فوخی. Cf. Tabarí I. 645, 8. *Sasaniden*, p. 2, note 2. (۶) B کیمش. P کیمش. (۷) P om. (۸) So Tabarí. B کاسر. P کاسر. (۹) BP کیابیه. Cf. Tabarí I. 534, 1.

۵- وشتاسب بن لهراسب صد و بیست سال،

نسب او با پدرش است،

۶- بهمن بن اسفندیار بن وشتاسف صد و دوازده سال،

چون اسفندیار کشته شد وشتاسف پادشاهی بفرزند او داد بهمن و از صلب P 9a خویش دیگر پسر داشت اما از سوز دل بکشتن اسفندیار پادشاهی بهمن داد و بهمن را پنج فرزند بیاند از جمله ایشان دو پسر یکی ساسان و دیگری دارا و سه دختر خانی^(۱) فرنگ بهمن دخت، و چون بهمن گذشته شد ساسان زاهد گشت و بعبادت مشغول شد در کوه و دارا کوچک بود پس بیعت بر دختر بزرگتر کردند خانی^(۱) و چون او گذشته شد دارا بزرگ شده بود پادشاهی بنشست، و طبقه سوم از ملوک فرس کی ایشان را ۱۰ ساسانیان گویند از نسل این ساسانیانند^(۲) کی زاهد شدند،

۷- خانی^(۱) بنت بهمن بن اسفندیار سی سال، 9a

نسب او و حال او یاد کرده آمد و بروایتی چنانست کی این خانی^(۱) مانند لقبی^(۲) است اما نام او شهرزاد بودست،

۸- دارا^(۳) بن بهمن بن^(۴) اسفندیار دوازده سال، ۱۰

اورا دارا بزرگتر گویند و نسب و حال او یاد کرده آمد،

۹- دارا بن دارا بن بهمن چهارده سال،

نسب او با پدر میرود و این دارا آنست کی بعهد اسکندر روی کشته شد و آخر کیانیان او بود، بعد از آن دو طبقه که یاد کرده آمد اسکندر

دارا بن P (۴). لغتی BP (۳). ساسانند P (۲). همای P (۱).
اسفندیار بن بهمن B om. (۵).

رومی کی ذو القرنین بود بیامد و دارا کشته شد^(۱) و ملک اورا صافی گشت و مدت پادشاهی ذو القرنین و رومیان هفده سال بود و چند ماه، ازین جملت اسکندر رومی وهو ذو القرنین سیزده سال و چند ماه، نسب او در تواریخ و انساب اینست، فیلقوس^(۲) بن مصریم بن هرمس بن هردس بن میطون بن رومی بن لیطی^(۳) بن یونان بن نافت^(۴) بن نویه^(۵) بن سرجون^(۶) بن رومیه بن بریط بن نوفیل بن روم بن الاصفیر بن البقن^(۷) بن عیص بن اسحق بن ابراهیم النبی علیه السلام، و اسکندر لقب است نه نام بروایتی،

جماعتی از ملوک رومی قریب چهار سال،

این جماعت را ذکر و نسبی معلوم نبودست اما ایشانرا بلقب بطلیهوس گفتندی،

طبقه سوم از ملوک فرس اشکانیان بودند^(۸)،

مدت ملک ایشان چهار صد بیست نه سال^(۹)، نامها و عدد ایشان، در نام و عدد ایشان میان^(۱۰) تواریخیان و نسابت خلاف بسیار است اما آنچه نزدیکتر است بدرستی اینست کی یاد کرده آمد و عدد ایشان بیست پادشاه،

۱- اشک بن دارا^(۱۰) بن دارا^(۱۱) ده سال،

بروایتی چنین است کی اشک پسر دارا بن دارا بودست و متواری گشت در عهد اسکندر پس خروج کرد و قهستانرا بدست گرفت اما دیگر در حکم ملوک الطوائف بود ولیکن او بر همگان فضیلت داشت از بهر بزرگی اصل، و بروایتی دیگر چنین است، اشک بن اشه بن ازران بن اشکان

۲- بن اش الحیار بن سیاوش بن کیکاوس،

(۱) P. دارارا گشت (۱). (۲) Cf. Tabarí i. 700, 13 foll. (۳) P. لپی. (۴) P. نافت. Tabarí. یافت (۵) P. نویه. Tabarí. ثوبه (۶) Tabari. سرحون (۷) Tabari. الیغز (۸) — (۸) In P these words follow (۹) B om. (۱۰) — (۱۰) P. om. (۱۱) و عدد ایشان بیست پادشاه (l. ۱۴).

۲- اشك بن اشكان بیست سال،

پسر اشك اولست،

۳- شاپور بن اشكان شصت سال،

برادر او است و پسر اشك^(۱) و مسیح علیه السلام در اواخر عهد او آمد
بنفلسطین،

۴- بهرام بن شاپور یازده سال،

پسر شاپور بن اشكانست،

۵- بلاش بن بهرام یازده سال،

نسب او با پدر میرود،

P 10a ۱۰

۶- هرمز بن بلاش نوزده سال،

نسب او با پدر میرود،

۷- نرسه بن بلاش چهل سال،

نسب او با پدر میرود،

۸- فیروز بن هرمز هفده سال،

پسر هرمز بن بلاش است، چون هرمز بن^(۲) بلاش کشته شد فیروز پسرش^{۱۰}

کودک بود و برادرش نرسه پادشاهی بگرفت، چون نرسه گذشته شد P 10a
فیروز باز جای پدر نشست،

۹- بلاش بن فیروز دوازده سال،

پسر فیروز بن هرمز است،

(۱) اشك را B. (۲) B om.

۱۰- خسرو بن ملادان چهل سال،

پسر عم بلاش بودست و مملکت او بگرفت و میداشت تا پسر بلاش
بزرگ شد و خسرو بگذشت و او جای پدر بگرفت،

۱۱- بلاشان بیست و چهار سال،

بلاشان پسر بلاش بن فیروز است،

۱۲- اردوان بن بلاشان سیزده سال،

نسب او با پدر میرود،

۱۳- اردوان بزرگ اشغانی بیست و سه سال،

این اشغانیان پسر کیکاوس اند و میان ایشان و بلاشانیان فرقی نیست
۱۰ چه از يك خانه دانند،

۱۴- خسرو اشغانی پانزده سال،

برادر اردوان اشغانی است،

۱۵- بلاش بن اشغانان دوازده سال،

۱۰b

هم برادر ایشانست،

۱۶- جودرز بزرگ بن اشغانان سی سال،

۱۰

این جودرز بزرگ بن اشغانان آنست کی چون جهودان بنی اسرائیل
بجی بن زکریا علیه السلم بکشند تقدیر ایزدی چنان بود کی این جودرز
اشغانی را بر ایشان گهاشت تا همگانرا بکشت و زن و فرزند ایشان بغارت
ببرد و بعد از آن نبوت از بنی اسرائیل منقطع شد و ذل و خواری بدیشان

۲ افتاد،

۱۷- پیری اشغانی بیست سال،

پسر جودرز بزرگ است،

۱۸- جودرز اشغانی کوچک ده^(۱) سال،

پسر پیری است،

۱۹- نرسی اشغانی یازده سال،

پسر جودرز کوچک است،

۲۰- اردوان آخرین سی و یک سال،

آخر اشغانیان است کی بر دست اردشیر بن بابک هلاک شد،

طبقه چهارم از ملوک فرس و ایشانرا ساسانیان گویند،

نامها و عدد ایشان، آنانک پادشاه شدند سی یک پادشاه بیرون از
بهرام شوبین^(۲) و شهربراز^(۳) کی هر دو خارجی بودند^(۴) و ثبات نیافتند،
مدت ملک ایشان چهار صد بیست نه سال پنج ماه و بیست روز،

۱- اردشیر بن بابک چهارده سال و دو ماه پادشاهی^(۵) همه جهان کرد،

چهل و چهار سال و ده ماه پادشاهی^(۶) کرد اما مدت سی سال در جنگ
ملوک طوایف بود تا همگانرا بر داشت و جهان اورا صافی شد و مدت^(۷)
چهارده سال پادشاهی همه جهان کرد،^(۸) اردشیر از فرزندان ساسان بن
بهمن بن اسفندیار است و این ساسان زاهد شده بود بعد از بهمن و در
کوه رفته^(۹) و پادشاهی با خانی^(۱۰) دختر بهمن گذاشته، و بعد از آن چون
اسکندر رومی دارا بن دارا را قمع کرد و ملوک طوایف پدید آمدند

Cf. شهربراز P. شهربراز B. سومین BP. بیست P. (۱)
Tabarí I. 1002, 13. بود B. (۴) P om. (۵)-(۵) B om. (۶)-(۶)
همای P. (۸) و دو گروه رفته B. (۷)

ازین فرزندان ساسان هیچ کس پدید نبود^(۱) تا آنگاه کی اردشیر بن بابک بیرون آمد و گفت من از نژاد ساسان ام و ملوک طوایف را بر داشت و نسب او برین جمله یافته شد، اردشیر بن بابک بن ساسان بن بابک بن ساسان بن ساسان بن اسفندیار بن وشتاسف،

۳- شاپور بن اردشیر سی و یک سال و نیم،

پسر اردشیر بن بابک است و ولی عهد او بود و او را شاپور الجنود گفتندی از آنج لشکر دار بود و شاپور ذو الاکتاف بعد از وی بودست، و مانی زندیق در روزگار او پدید آمد و فتنه پدید آورد و سر همه زندیقان و اول ایشان او بود پس بگریخت و بصین^(۲) رفت مدت حیات او دو^(۳) سال بود،

۴- هرمز بن شاپور بن اردشیر،

پسر شاپور بن اردشیر است و ولی عهد او بود و این هرمز در روزگار خویش^(۴) یگانگی^(۵) بود بقوت و نیرو و دل آوری چنانک او را دل آور سخت زور گفتندی و در قمع زندیقان و اتباع مانی دستها داشت،

۴- بهرام بن هرمز بن شاپور سه سال و سه ماه،

ولی عهد پدر بود و دانا و عاقل بود و در روزگار او مانی بن پتل^(۶) نزدیک او آمد و این مانی شاگرد فاردون^(۷) بود و پس طریقت زندقه آورد و این بهرام او را بخوبی شن راه داد تا او را و همه یاران و اصحاب او را بشناخت و آنگاه جمله را هلاک کرد،

(۱) نبودند B. (۲) بچین P. (۳) ده P. (۴) The word is almost obliterated. P om. (۵) یگانگی P. (۶) The original reading here must have been پتک = Patak (cf. Justi, *Iranisches Namenbuch*, under Mānī). *Fihrist*, 327, 30: فتق. (۷) فاردون. Mas'ūdī, *Murūj*, ii. 167, 4: قاردون. Cf. Fluegel, *Mānī*, p. 141.

۵- بهرام بن بهرام بن هرمز هفده سال،

ولی عهد پدر بود و طریقت پسندیده داشت و عادل و دانا بود،

۶- بهرام بن بهرام بن بهرام بن هرمز سیزده سال و چهار ماه،

این بهرام ولی عهد پدر بود و سه بطن از ایشان فرزندانرا بهرام نام کردند بچکم نیکوسیرتی بهرام بن هرمز و دین داری و علم و عدل او و توفیقی کی یافته بود در قمع مانی زندیق و اصحاب او،

۷- نرسی بن بهرام بن بهرام بن هرمز هفت سال و نیم،

این نرسی برادر بهرام سومین است و چون بهرام سوم کناره شد و فرزندی نداشت پادشاهی برادرش نرسی رسید و در فرزندان او بهمانند تا آخر عمر ایشان،

۸- هرمز بن نرسی بن بهرام هفت سال و پنج ماه،

ولی عهد پدر بود و سیرت او داشت،

۹- شاپور بن هرمز بن نرسی هفتاد و دو سال،

این شاپور ذو الاکتاف است و چون پدرش کناره شد در شکم مادر بود و تاج بر شکم مادرش نهادند و سخت پسندیده و نیکوسیرت و با رأی و تدبیر و مردانگی بود و ایوان کسری و مداین او بنا کرد و بسبب استیلای عرب دار الملك بهداین آورد تا دفع عرب میکرد،

۱۰- اردشیر بن هرمز بن نرسی چهار سال،

چون شاپور ذو الاکتاف کناره شد این برادرش اردشیر جای او بگرفت و مدت چهار سال پادشاهی راند بعد از آن پسر شاپور ذو الاکتاف جای پدر بگرفت و مستولی گشت،

۱۱- شاپور بن شاپور بن هرمز پنج سال و چهار ماه،

این شاپور پسر شاپور ذو الاکتاف است چون عم او اردشیر کی^(۱) جای پدرش گرفته بود نماند^(۲) او بجای پدر خویش بنشست،

۱۲- بهرام بن شاپور بن هرمز یازده سال،

این بهرام پسر شاپور ذو الاکتاف است و برادر آن شاپور دوم و چون برادرش گذشته شد و از وی هیچ پسر نماند این برادر ملك بگرفت و در خاندان او بماند،

۱۳- یزدجرد بن بهرام بن شاپور بیست و یک سال و پنج ماه،

ولی عهد پدر بود اما مردی ظالم بدخوی درازدست بود و از این جهت او را یزدجرد ائیم خواندندی^(۳) یعنی بزه‌گار^(۴)،

۱۴- بهرام جور بن یزدجرد بیست و سه سال،

این بهرام جور پرورش بعرب^(۵) یافت و قصه حال او بعد ازین کرده آید^(۶) و سخت مردانه و نکو سیرت بود،

۱۵- یزدجرد بن بهرام جور هزده سال^(۷) و پنج ماه^(۸)،

ولی عهد پدر بود و سیرت او داشت و او را یزدجرد نرم گفتندی از آنج سلیم بود،

۱۶- فیروز بن یزدجرد بن بهرام چهار سال،

ولی عهد پدر بود و برادرش هرمز بر وی خروج کرد پس مغلوب شد،

(۱) BP om.

(۲) P om.

(۳) — (۳) P om.

(۴) P بعرب.

(۵) B om.

(۶) — (۶) P om.

۱۷- بلاش بن فیروز بن یزدجرد چهار سال،

چون فیروز گذشته شد از وی دو پسر ماند یکی این بلاش و دیگر قباد و میان ایشان منازعت میرفت پس بلاش چیره شد و پادشاهی بگرفت قباد نزدیک خاقان ترکستان رفت و از وی مدد خواست خاقان هدیه‌های بسیار بدو داد با او لشکر گران فرستاد تا این بلاش را قهر کرد،

۱۸- قباد بن فیروز بن یزدجرد چهل سال،

این قباد پدر^(۱) کسری انوشیروان است و مزدک خواردین^(۲) لعنه الله در روزگار او پدید آمد و او را گمراه کرد و طریقت اباحت نهاد و از شومی این طریقت جهان بر قباد بشورید و او را خلع کردند و برادرش را بجای P 12a او نشانند تا دیگر باره بیامد و پادشاهی بگرفت و این قصه بعد ازین یاد کرده آید،

۱۹- جاماسب برادر قباد سه سال،

چون لشکر قباد او را خلع کردند بسبب مزدک این جاماسب برادرش را بجای او نشانند و این جاماسب^(۳) حکیم بود،

۲۰- کسری انوشیروان بن قباد چهل هفت سال و هفت ماه،

پیغمبر ما علیه السلام^(۴) در روزگار او ولادت بوده است، این کسری انوشیروان عادل است کی احوال و آثار او پوشیده نیست و بعضی از آن در این کتاب یاد کرده آید مختصر^(۵)،

۲۱- کسری هرمز بن انوشیروان یازده سال و چهار ماه

ولی عهد پدر بود و همچونین سیرت پسندیده داشت اما در عدل مبالغتها

۱. جاماسب B (۳). خورد P. خورد بن B (۲). پسر P. پسر B (۱).

درین مختصر یاد کرده آید P (۵). را B om. (۴).

کرد پیش از اندازه چنانک بزرگان دولت او از آن نفور شدند و این شرح بجای خویش داده آید، و مادر او دختر خاقان قائم بود خاقان ترکستان بهرام شوین^(۱) خروج کرد بر هرمز و یک دو سال نام پادشاهی بروی بود پس مقهور شد، بعد از هرمز بن انوشیروان

۲۲—کسری ابروین بن هرمز بن انوشیروان سی و هشت سال،

احوال کسری ابروین و آثار او مشهور است و بعد ازین شرح از آن داده شود^(۲) در این کتاب، و عاقبت او معلوم است که چگونه بود، پیغمبر ما علیه السلام^(۳) در روزگار وی وحی آمد و او را دعوت کرد او نامه پیغمبر بدرید و پیغمبر بر وی دعای بد^(۴) کرد یعنی چنانک نامه من بدرید ملک او را نیست کن^(۵) و این دعا اجابت یافت،

۲۳—شیره بن ابروین هشت ماه،

بر پدر خروج کرد و او را بکشت و سال بسر نبرد،

۲۴—اردشیر بن شیره یک سال و شش ماه،

سالی و شش ماه پادشاهی کرد پس یکی خروج کرد نام او شهربراز^(۶) و ملک بگرفت اما بقائی نکرد، شهربراز را در این جمله نیاوردیم چه خارجی بود،

۲۵—کسری خرماز بن ارسلان یک سال و پنج ماه،

این خرماز از خاندان ملک بودست اما نه ازین بطن^(۷) که یاد کرده آمدست و نسب او بدین جملت یافته آمد، خرماز بن ارسلان بن یانجور^(۸) بن مازید بن سنور^(۹) بن دبیرقد^(۱۰) بن اونکدسب بن ویونجهان بن تانجانب^(۱۱)

(۱) سومین BP.

(۲) P آید، which is written above in B.

(۳) B om. وا. (۴) B نذر. P بذر. (۵) P om. (۶) B شهربراز.

P شهربراز. (۷) P شاهانی. (۸) P یانجور. Cf. Tabarī III. 1435; note f.

(۹) P سمور. (۱۰) P دبیرقد. The correct form is دبیرقد.

Cf. Sasaniden, 444. (۱۱) P تانجانب.

بن انوش بن ساسان بن فشافشاه^(۱) بن جوهر شهریار فارس بن ساسان بن
بهمن الملک،

۱۳۶

۲۶- کسری بن قباد بن هرمز سه ماه،

این کسری از فرزندان هرمز بن انوش پروان بودست و در ملک مجالی و
فستجی^(۲) نیافت و زود محق شد،

۲۷- بوران دخت بنت ابرویز یک سال و چهار ماه،

این دختر ابرویز است [خواهر] شهرویه^(۳) از مادر و پدر، و چون شهربراز
خروج کرد اورا بزنی خواست و بوران اجابت کرد از بهر مکر و پس اورا
بکشت و پادشاهی بگرفت و خراج از مردم برداشت و سیرت نیکو
سپرد و کناره شد،

۲۸- فیروز جشنسده^(۴) بن بهرام شش ماه،

این فیروز را نسب اینست، فیروز جشنسده بن بهرام بن منوزا^(۵) خسرو
بن آذررسی بن بهرام بن اردشیر بن شاپور بن یزدجرد الاثیم، و مادرش
خمرابخت^(۶) بنت یزدانداز^(۷) بنت انوشروان^(۸) بودست و اورا بکشتند،

۲۹- آزر می دخت بنت ابرویز شش ماه،

زنی عاقله بکار آمده بودست و ملک بر وی قرار گرفت اما اورا زهر
دادند و هلاک شد، و بروایتی دیگر اورا بکشتند^(۹) چنانک شرح داده
آید بعد ازین،

(۱) P سافشاه. (۲) P om. (۳) BP نسختی. (۴) This appears to be a mistake for شیرویه. (۵) B جشنسده. Cf. Tabarí I. 1064, 16; *Sasaniden*, 393. (۶) P خمرابخت. (۷) B خمرابخت. P خمرابخت. Tabarí I. 1066, 8 has صهاربخت; cf. *Sasaniden*, 396, where Nöldeke reads چهاربخت. (۸) B یزدانداز. P بردانداز. Cf. *Sasaniden*, 396. (۹) P ابن. (۱۰) P om. (۱۱) BP بکشت.

۳۰- فرخزاد خسرو بن ابروین شش ماه

پسر ابروین بود اما عقلی و تدبیری نداشت و یزدجرد بن شهریار با او جنگ کرد و او را بکشت و ملک یزدجرد را صافی و مسلم گشت و اسلام قوت تمام گرفته بود، P 13a

۳۱ یزدجرد بن شهریار بن ابروین بیست سال

آخر ملوک فرس بود و این بیست سال پادشاهی افتان خیزان میراند و چون غلبه اسلام دید مسلمان خواست شد اما مهلت نیافت و بر دست ماهویه مرزبان مرو^(۱) کشته شد و نسل ملوک فرس بریده گشت، اکنون چون از ذکر انساب و تواریخ فرس فراغ افتاد از احوال و آثار هر یکی فصلی مختصر یاد کرده آید، 14a

طَبَقَةُ اَوَّلِ پِیْشَدادیان^(۲)

گیومرث گلشاه^(۳) اَوَّلِ ملوک فرس^(۴)

اول پادشاهی است کی ملک جهان یکسره داشته است و پارسیان گفته اند کی دار الملک او اصطخر بودست و دیگر اصحاب تواریخ گفته اند کی مقام او بدباوند^(۵) بودست و بقول ایشان بعد^(۶) از آن اصطخر بنا کرد و دار الملک ساخت، و گبران^(۷) دعوی میکنند کی این گیومرث آدم بودست علیه السلم و فرزند او کی مسلمانان شیت بن آدم خوانند گبران او را پیشی^(۸) بن گیومرث خوانند، و بعضی از اهل تواریخ میگویند گیومرث بعد از نوح علیه السلم بودست و نسب او چنین میگویند، حام بن یافث بن نوح علیه السلام، و در نسب او خلاف است میان ایشان اما اتفاق است

از ملوک فرس که آنرا پیشدادیان گویند P (۲). مرزبانی مر BP (۱).
 بودست بقول ایشان و بعد BP (۵). بدماوند P (۴). P om. (۳)-(۳).
 (میشی) مشی Tabarī I. 154, 3 has (۷). کبرکان BP (۶).

کی اوّل کسی کی از آدمیان پادشاه شد اوست و عمر او هزار سال بود اما همه عمر براست کردن احوال جهان و ترتیب جهانیان مشغول بود تا پس همگان منقاد او شدند و پادشاهی او را باآخر عمر مسلم شد و چهل سال پادشاهی کرد، و هوشهنگ کی چهارم بطن بود از فرزندان او ولی عهد P 136 گردانید و بهرگ خویش کناره شد در میان پادشاهی، و او را پارسیان گل شاه خوانند یعنی پادشاه بزرگ،

هوشهنگ پیشداد،

و بعد از گیومرث هوشهنگ پادشاه شد و در اصطخر پارس بر وی بیعت^(۱) پادشاهی کردند و اصطخر را بومی شاه نام نهادند یعنی مقام گاه شاه و بلغت ۱46 بادی زمین را که مقام گاه اصلی باشد بوم خوانند، پادشاهی از گیومرث بدو رسید عمر او بدراز^(۲) کشیده بود و چند بطن از فرزندان و اسباط او تناسل کرده، و اوّل کسی او بود کی میان آدمیان داوری و حکم نهاد و داد و عدل گسترد و انصاف مظلومان از ظالمان ستد و بدین سبب او را پیشداد لقب نهادند، و بسیار کس از علماء پارسیان گفته کی هوشهنگ و برادرش ویکرت دو پیغمبر بودند کی حق تعالی ایشان را ۱۰ باهل آن زمانه فرستاده بود، و آثار او آنست کی اوّل کسی او بود کی آهن از سنگ بدر آورد و از آن آلات ساخت و دست ابراز درودگری و درخت فرمود بریدن و از چوب آن بنا ساختن و بعضی از سلاح از چوب و آهن ساخت و فرمود تا گاو و گوسفند و دیگر حیوانات را گوشتی کنند و از گوشت آن خورند و سباع و ددگان را و دیگر حیوانات ۲۰ درنده و گزنده را کشند و کشاورزی و عمارت زمینها و تقدیر آنها و ورزیدن غلها و ثمرهها پدید آورد، این همه آنست کی بابتدا او

عمر او، داراز B (۲). لغت P (۱).

اختراع کرد و عبادت گاهها ساخت و مردم را خدای پرستی آموخت و
 بر راه نیکوکاری داشت و از ناشایست و فساد منع کرد و دزدان
 و مفسدان را بیابانها و کوهسارها راند و از میان مردم دور کرد و در
 P 14a همه جهان بگشت و بعضی از آیین و رسوم پادشاهی نهاد و بر تخت
 نشستن و تاج بر سر نهادن آیین آورد و مدتی بیلاد هند مقام کرد و پس
 چون باز گشت باعمال عراق رفت و زمین و آب و هوای آنجا پسندید و
 15a شهر بابل بنا کرد و روی بدیار شام و مغرب نهاد و شهر سوس را بنا کرد
 کی خز سوسی از آنجا خیزد و در جهان قدیمتر ازین چهار شهر نیست،
 دو شهر گیورث بنا کرد دباوند^(۱) اصطخر، دو شهر هوشهنگ بنا کرد
 ۱۰ بابل سوس، و هوشهنگ در پادشاهی فرمان حق یافت و بعد از وی ملک
 بطهورث رسید، پس از آنک چهل سال پادشاهی همه جهان او را
 صافی بود،

طهورث بن ویونجهان،

۱۰ او را طهورث زیناوند گفتندی و زیناوند لقب او بود یعنی^(۲) تمام سلاح^(۳)
 و نسب او با هوشهنگ در باب اول روشن کرده آمده است، و پادشاهی
 بود با علم و عدل و در روزگار او هیچ کس بقوت او نبود و طاعت
 ایزدی عز ذکره نیکو داشتی و در داد گستری و مراعات اهل صلاح و
 قمع مفسدان سیرت جدش هوشهنگ سپردی^(۴)، و آثار او آنست کی اول
 کسی او بود کی خط هاری نهاد و زینت پادشاهان^(۵) ساخت از اسپان بر
 ۲۰ نشستن و بارها بر چهارپایان نهادن و اشکرها از بهر نخچیر بدست آوردن
 P 14b و از پشم و موی جامه و فرش ساختن و کهنرز مرو او بنا کردست و در

و دائر اهل علم: P adds (۳) — (۲) P om. دماوند P (۱)
 و فضل را نیکو حرمت میداشتی و در رعایت جانب ایشان دقیقه فرو
 گذاشت نمودی. P (۴) پادشاهی (۵)

اصفهان همچنین دو بناء قدیم است کی از آثار اوست یکی مهرین کی امروز ناهیتی را بدان باز میخوانند، دوم سارویه و اکنون اصفهانیان آنرا هفت هلکه گویند کی بناء آن در میان شهرستان اصفهان مانده است و در میان آبی است شیرین و خوش کی هیچ کس نداند کی منبع آن از کجا است و رکن الدوله خمارتگین سر آن بنا را بکند و بر آن کوشکی ساخت، و در روزگار طهمورث بت پرستی آغاز شد و سبب آن بود کی ویائی عظیم 156 پدید آمد پس هرکی را عزیز کی کناره میشد صورتی میساخت مانند او تا بدیدار او خرسند میگشت پس این معنی عادت و مستر شد و فرزندان کی آنرا از مادر و پدر میدیدند بروزگار آنرا همچون سنی داشتندی و چنان شد کی بتانرا پرستش گرفتند و گفتند کی ایشان شفیعان ما اند بخدای عز وجل و این معنی بیباد هند بیشتر بود، و همچنین پارسیان گفته اند کی آغاز روزه داشتن هم از روزگار او بود، و سبب آن بود کی در آن ایام قحطی سخت عظیم بود پس کسانی کی منعم تر بودند درویشانرا میداشتند و از دو بار غذا و طعام خوردن^(۱) با^(۲) یکبار کردند و یکبار^(۳) بدرویشان دادند و این مانند عبادتی بود پس چون پیغمبران مرسل علیهم السلام بیامدند آنرا فرض کردند بفرمان ایزدی عز ذکره و از بهر تخفیف بندگانرا سال بسال بفرمودند و بروزی چند شمرد در هر ملتی تعیین افتاد، و سی سال پادشاهی همه جهان کرد و در پادشاهی کناره شد و نسل نداشت و پادشاهی برادرش رسید،

۲۰. جمشید بن ویونجهان^(۴)،

جمشید یک روایت برادر طهمورث بودست و بروایتی دیگر برادرزاده او P 15a بودست و پدرش را دیونجهان^(۵) گفتندی^(۶) پسر ویونجهان^(۷) و معنی شید نور

یونجهان B (۴) یکبار را P (۳) P om. (۲) خوردن را P (۱) ویونجهان P (۵) P om. (۶) — (۷)

و بها باشد و ازین جملت آفتاب را خورشید گویند، و این جمشید بر صفتی بود از جمال و ورج و بها کی هیچکس از ملوک فرس مانند او نبود و چندین قوت داشت کی هرچه را از سباع چون شیر و غیر آن بگرفتی تنها بگشتی و باز^(۱) علم و عقل و رای او بدرجه کمال بود، و مدت ملک او هفصد و شانزده سال بود، مدتی آثاری نمودی کی پیش از روزگار او مانند آن نبوده بود^(۲) و شرح بعضی از آن داده آید، با ابتداء ملک او مدت پنجاه سال سلاحها گوناگون میساخت بعضی از آهن و پولاد^(۳) پوشیدنی و از بهر زخم و پولاد^(۴) او بیرون آورد و شمشیر او ساخت و آتھاء حرف و دست افرازهاء صنّاع او پدید آورد، و بعد از آن در پنجاه سال دیگر نامی صد سال را ابریشم و قز و کتان رشتن و بافتن و رنگ کردن آن استخراج کرد و از آن تجمّها ساخت پوشیدنی و فرش و غیر آن، و در پنجاه سال دیگر^(۵) تمامت صد و پنجاه سال^(۶) بتربیب دادن مردم و تمییز ایشان از یکدیگر مشغول گشت و جمله مردم جهانرا بمجمّار طبقه قسمت کرد و هر طبقه را بکاری موسوم گردانید،

۱۰ طبقه اول کسانی کی بلطافت و خردمندی و ذکا و معرفت^(۷) موسوم بودند^(۸) بعضی را^(۹) فرمود تا^(۱۰) علم دین آموزند تا حدود ملت خویش بدیشان نگاه دارد و بعضی را فرمود تا حکمت آموزند تا در صلاح دنیاوی بدیشان رجوع کنند و برای^(۱۱) روشن ایشان مناظم ملک را مضبوط دارند از آنج مصالح ملک بحکمت P 156 نگاه توان داشت همچنانک مصالح دینی بعلم نگاه داشته شود و مدبر ملک ۲۰ باید کی عقل او بدانش آراسته باشد و دانش او بعقل استوار باشد و چون در یکی ازین هر دو نقصان آید تدبیر او صواب نباشد و سخن درین دراز است اگر سخن از سخن دان پرسند شفا تواند داد اما غرض ازین کتاب نه این است

که (۱) — (۱) P om. (۲) — (۲) P om. (۳) — (۳) P om. (۴) — (۴) B om. (۵) — (۵) B om. (۶) — (۶) B om. (۷) — (۷) B om. (۸) — (۸) B om. (۹) — (۹) B om. (۱۰) — (۱۰) B om. (۱۱) — (۱۱) B om.

آمدیم باز بر^(۱) حدیث اول، و بعضی هم ازین طبقه اول فرمود تا دبیری و حساب آموختند تا ترتیب ملک و ضبط مال و معاملات بدیشان بگردد^(۲) از ۱۶۵
 آنچه بزرگترین آلتی نگاهداشت ترتیب ملک را بدور و نزدیک دبیر حاذق
 هشیار دل است کی هیچ از سود و زیان و مصالح ملک بر وی پوشیده
 نماند و در ذکا و فطنت بدرجتی باشد کی چون پادشاه ادنی اشارتی کند
 او مقصود پادشاه تا پایان در یابد و آنرا بعبارتی شیرین سلس تا^(۳) متکلف
 ادا کند پنداری کی در اندرون دل پادشاه می نگرد^(۴) و از هر علمی
 شبهه دارد و هر دبیر کی ذکا و دریابندگی و خرد او برین جمله باشد
 جز معلمی را نشاید اگرچه با فضل و دانش و لغت بسیار باشد و ازین
 جهت در روزگار خلفاء اسلام قدس الله ارواحهم کسانی را کی بشابه
 جاحظ و اصمعی و مانند ایشان بودند معلمی فرمودند با چندان ادب
 لغت کی داشتند و دبیری فرمودند چه آداب و رسوم دبیری دیگر است
 و از آن لغه دیگر، و سیل دبیر حساب همین است،

و طبقه دوم مردمانی را کی در ایشان شجاعت و قوت و مردانگی شناخت
 فرمود تا ادب سلاح آموختند و جنگ را بشناختند و گفت ملکی کی بدین
 درجه رسید از خصم خالی نباشد و دفع خصم جز بهردان جنگی نتوان کرد،
 و طبقه سوم بعضی را پیشه‌وری فرمود چون نانوا و بقال و قصاب و بنا و
 دیگر پیشها که در جهانست و بعضی را کشاورزی و بزرگری فرمود و مانند
 آن، و طبقه چهارم را بانواع خدمتها موسوم گردانید چون حواشی از
 فراش و خربنده و دربان و دیگر اتباع، و چون ازین ترتیب فارغ شد
 صد سال نامت دویست^(۵) و پنجاه سال بتدبیر کار دیوان و شیاطین مشغول
 بود تا همگانرا مسخر خویش گردانید و قهر کرد و ایشانرا بکارهای سخت
 گماشت تا بدان مشغول شدند مانند سنگ از کوه بریدن و گچ و آهک و

و دویست B (۵). بود است P (۴). با BP (۳). بکرد B (۲). B om. (۱).

صهروج و مس و رو و ارزیز و سرب و آبگینه از معدنهای آن بیرون آوردن و انواع عطر و طیب بدست آوردن و جواهر از میان سنگ و از دریا استخراج کردن^(۱)، و آغاز بناها عظیم ساختن کرد و گرماوه بابتدا او ساخت و زرورق کی بنگارگری بکار برند او فرمود و رنگهای گوناگون آمیخت از بهر تراویق دیوارهای سراها و اول کسی کی نقاشی و صورتگری فرمود او بود، و اصطخر پارس را دار الملك ساخت و آنرا شهری عظیم گردانید چنانک طول آن دوازده فرسنگ در عرض ده فرسنگ است^(۲) و آنجا سرای عظیم بنا کرد از سنگ خارا کی صفت آن بعد ازین در جمله صفتها اصطخر یاد کرده شود، و سه قلعه ساخت در میان شهر و آنرا سه گنبدان نام نهاد یکی قلعه اصطخر و دوم قلعه شکسته و سوم قلعه شکنوان، بر قلعه اصطخر خزانه داشتی و بر شکسته فرآشخانه و اسباب آن و بر شکنوان زرآدخانه چنانک بهدت شصت^(۳) و شش سال^(۴) دیگر نامت سیصد و شانزده سال^(۵) ازین همه فارغ شده بود، پس فرمود تا جمله ملوک و اصحاب اطراف و مردم جهان باصطخر حاضر شوند چه جمشید در سرای نو بر تخت خواهد نشستن و جشن ساختن و همهگان برین میعاد آنجا حاضر شدند و طالع نگاه داشت و آن ساعت کی شمس بدرجه اعتدال ربیعی رسید وقت سال گردش در آن سرای بتخت نشست و تاج بر سر نهاد و همه بزرگان جهان در پیش او بایستادند و جمشید گفت بر سیل خطبه کی ایزد تعالی ورج و بهاء ما تمام گردانید و تأیید ارزانی داشت و در مقابله این نعمتها بر خویشتن واجب گردانیدیم کی با رعایا عدل و نیکویی فرماییم، چون این سخنان بگفت همگان او را دعای خیر گفتند و شادیها^(۶) کردند و آن روز جشن ساخت و نوروز

(۱) B کردند. (۲) B om. (۳) P شصت. (۴) — (۵) P om.
 (۶) B شادها. Perhaps